

فرهنگ اصطلاحات حقوقی - ثبتي

سید جلیل محمدی*

اشاره

سطوری که در پی می‌آید بخشی از تألیف ارزشمند آقای سید جلیل محمدی، با عنوان «فرهنگ اصطلاحات حقوقی - ثبتي» است که مدتهاست در زمینه تألیف و تدوین آن همت کرده‌اند و سعی دارند در تألیف منظور که کلیه لغات و اصطلاحات مربوط به اراضی، املاک، آب و خاک و کشاورزی، اوزان و مشاغل را خصوصاً از منابع، مدارک و قباله‌ها و پرونده‌های کهن و نیز بر بنای کتب تاریخی و سوابق ثبت اسناد و املاک گرد آورده و معانی و مفاهیم خاص اصطلاحی این فنون را برای کلمات برگزیده، انتخاب و ذکر کنند.

ضمن آرزوی موفقیت مشارالیه و همه کسانی که قدمی برای تعالی فرهنگ و دانش بر می‌دارند، بخشی دیگر از تألیف مشارالیه را از نظر آنان می‌گذرانیم:



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اتسهاب. هبه از همدیگر قبول کردن. هبه پذیرفتن. (تاج المصادر بیهقی) || بخشش پذیرفتن. (لغت نامه دهخدا)

اثاء. سنگها. (منتهی الارب) (لغت نامه دهخدا)

اثاث. رخت خانه و قماش خانه. وسایل زندگی. وسایل خانه. اثاث البیت. (لغت نامه دهخدا)

اثاث البیت. وسایل و لوازم خانه. وسایل مخصوص زندگی در خانه.

- نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که به طور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد. (ماده ۱۱۰۷ ق. م)

اثبات. ثبت کردن. مرحله علم به چیزی را مرحله اثبات آن چیز نامند... (لغت نامه دهخدا) || ثابت کردن. پابرجا

کردن. (فرهنگ عمید)

- اثبات ید بر مال غیر بدون مجوز هم در حکم غصب است. (ماده ۳۰۸ ق. م)
- هر کس مدعی حقی باشد باید آن را اثبات کند. (ماده ۱۲۵۷ ق. م)

اثر. نشانه. علامت. تأثیر. || به

تبع. به پیروی.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
بر اثر صبر نوبت ظفر آید
(حافظ - لغت نامه دهخدا)

- مدیران و نمایندگان ثبت و مسئولین دفاتر و صاحبان دفاتر اسناد رسمی جز در محل مأموریت خود نمی‌توانند انجام وظیفه نمایند. اقدامات آنها در خارج از آن محل اثر قانونی ندارد. (ماده ۲ ق. ث)

اثر انگشت. نشان و علامت انگشت. جای انگشت.

اَثَرُ عَقُودٍ. تأثیر پیمانها. اعتبار عقود و قراردادهای. نتیجه عقود. معاملات و عقود فقط درباره طرفین مُتعامِلین و قائم مقام قانونی آنها مؤثر است. (ماده ۲۳۱ ق. م. مبحث سوم - اثر عقود)

اَثَرُی. مرد بسیار مال. مقابل ثروتی: زن بسیار مال. (لغت نامه دهخدا)
اَثَقِب. دیوارها. (لغت نامه دهخدا)
اَثَل. درخت گز. (فرهنگ معین)
اَثَلَب. خاک و سنگها. سنگریزهها. (منتهی الارب) (لغت نامه دهخدا)
اَثَمَار. میوهها. (لغت نامه دهخدا)
اِثْمَار. میوه آوردن درخت. میوه دادن. بار آوردن (زوزنی) || توانگر شدن. بسیار مال شدن. (تاج المصادر) (لغت نامه دهخدا)

اَثَمَر. یر میوه تر. میوه دار تر. سودمند تر. (لغت نامه دهخدا)
اِثْنَا عَشْر. دوازده. اَثْمَةُ اَثْنَا عَشْر: دوازده امام شیعیان (لغت نامه دهخدا)
اِثْنَان. دو. دو مرد. (مُهْذَب الاسماء) (لغت نامه دهخدا)
اِجَابَت. قبول کردن. پاسخ دادن. پذیرفتن (فرهنگ معین).
اِجَاد. اُجَاد. چیزی مانند طاق خُرد و کوتاه. طاق عمارت (لغت نامه دهخدا)

- دفاتر اسناد رسمی هنگام گرفتن اثر انگشت سبابه دست راست ارباب رجوع ذیل اوراق و اسناد و دفاتر به موارد زیر توجه نمایند:

۱ - انگشت کاملاً تمیز و خشک باشد.

۲ - انگشت به قدری به جوهر استامپ آغشته گردد که پس از انگشت زدن، خطوط بند اول انگشت آن به طور واضح روی اسناد منعکس شود.

۳ - از به کار بردن جوهر خودنویس و خودکار اکیداً خودداری شود.

۴ - محلی که روی بند باید انگشت زده شود فاقد هر گونه نوشته و علامت گذاری و غیره باشد که بعداً با خطوط اثر انگشت تداخل نمایند. (بند ۸۷ مجموعه بخشنامهها)

- گواهی اثر انگشت افراد بی سواد به منزله گواهی امضاء است. (بند ۸۸ همان مجموعه) به «آغشته» رجوع شود. اَثْرُ ضَمَان. تأثیر ضمان. نتیجه ضمانت و کفالت.

- بعد از اینکه ضمان به طور صحیح واقع شد ذمه مضمون عنه بری و ذمه ضامن به مضمون له مشغول می شود. (ماده ۶۹۸ ق. م.)

نسبت به ملکی امین محسوب بوده و به عنوان مالکیت تقاضای ثبت آن را بکند به مجازات کلاهبردار محکوم خواهد شد. (ماده ۱۰۷ ق. ت.)

اجاره اشخاص. اجاره انسان.

کسی که به موجب قراردادی برای مدت معینی به منظور انجام امر یا امور معینی به کار گرفته یا به عبارت دیگر اجیر می‌شود. مانند: کُلفت، نوکر و کارگر از هر نوع. || در گذشته معمول بود بعضی از خانواده‌های عیالوار که از نظر اقتصادی ضعیف بودند جوانان و حتی کودکان خود را به موجب قراردادی (سر خط^۱) به مدت یک یا دو سال برای انجام کارهای منزل، مغازه، چرا و نگهداری گاو و گوسفند و غیره، انجام امور زراعی به عنوان «نوکر» به خانواده‌ای می‌سپردند و در قبال آن مبلغی پول یا مقداری گندم یا جو از اجیر کننده یا کارفرما می‌گرفتند. ضمناً خوراک و پوشاک معمولی کارگر یا نوکر با صاحب خانه یا مغازه‌دار بود. || برای بعضی کارها مثل: حمامی، سلمانی و چوپانی هم

آجایب. زمینهای سخت که آب در آن وا ایستد و زود باز نخورد. (مهذب الاسماء) جاهای خشک و بی نبات (منتهی الارب) (لغت نامه دهخدا)

اِجَار. بام خانه. (منتهی الارب) (لغت نامه دهخدا)

اجارات مُترادِفِه. هرگاه کسی مالی را به مُدت معینی (مثلاً سی سال)، به سی عقد اجاره پی در پی، ولی در جلسه واحد بدهد که مبدأ اولین اجاره مُتصل به زمان عقد بوده و مبدأ دومین عقد اجاره، مُتصل به پایان مُدت نخستین عقد اجاره باشد و هکذا، این اجارات را «اجارات مترادفه» نامیده‌اند. (دائرة المعارف) (فرهنگ لغات و اصطلاحات اقتصاد اسلامی)

اِجَارِد. زمینهای بی نبات. (منتهی الارب) (لغت نامه دهخدا)

اجاره. کرایه. مالی که مستأجر دهد موجر را در ازاء منفعت (تملیک منافع). (لغت نامه دهخدا)

- اجاره عقدی است که به موجب آن مستأجر مالک منافع عین مستأجره می‌شود. اجاره دهنده را موجر و اجاره کننده را مستأجر و مورد اجاره را عین مستأجره گویند. (ماده ۴۶۶ ق. م.)

- هر کس به عنوان اجاره‌یار...

۱. در اصطلاح عام کسی که می‌خواهد شدت درجه ارادت و دوستی خود را ابراز نماید می‌گوید: «ما هنوز سر خط نوکری را پاره نکردیم، یعنی هنوز یادمان نرفته».

عنوان سرقفلی، مورد اجاره را برای همان شغل و در صورتی که منع قانونی وجود نداشته باشد و با قرارداد اجاره مُنافات نداشته باشد برای مشاغل دیگر، با رعایت سایر شرایط مندرج در اجاره نامه به دیگری منتقل نماید. (ماده ۱۵ آیین نامه اجرائی قانون روابط موجر و مستأجر تصویب نامه، ۶۹۱۴۵-ت/۱۹۸۴۵/هـ - ۷۸/۳/۱۷ هیأت وزیران)

اجاره حیوان. نوعی اجاره است که مورد اجاره آن حیوان باشد.
- در اجاره حیوان تعیین منفعت یا به تعیین مدت اجاره است یا به بیان مسافت و محلی که راکب یا محمول باید به آنجا حمل شود. (ماده ۵۰۷ ق. م.)

اجاره خاص. نوعی از اجاره خدمات است که اجیر، در زمان معین، نیروی کار خود را در اختیار کارفرما قرار می دهد و تحت اداره و تبعیت او کار می کند. به همین جهت در طول آن مدت، حق ندارد تعهدی از دیگری بپذیرد و برای او کار کند، مگر آنکه عملاً بین دو تعهد، بی اشکال باشد. اجیر خاص را «اجیر واحد» هم خوانده اند و «اجیر منفرد» هم نامیده شده است. (دائرة المعارف) (فرهنگ لغات و اصطلاحات اقتصاد اسلامی)

سرخط می نوشتند. (خوانسار - مؤلف)
- در اجاره اشخاص، کسی که اجاره می کند مستأجر و کسی که مورد اجاره واقع می شود اجیر و مال الاجاره اجرت نامیده می شود. (ماده ۵۱۲ ق. م.)
- اقسام عمده اجاره اشخاص از قرار ذیل است:
۱ - اجاره خدمه و کارگران از هر قبیل.

۲ - اجاره متصدیان حمل و نقل اشخاص یا مال التجاره اعم از راه خشکی یا آب و هوا. (ماده ۵۱۳ ق. م.)

اجاره بندی. تعیین اجاره یک یا چند مُستغل. (لغت نامه دهخدا)

اجاره بها. پولی که مستأجر بابت کرایه خانه یا دکان به مالک یا موجر می دهد. مال الاجاره. (فرهنگ عمید)

اجاره به ثالث. اجاره عین مستأجره به شخص ثالث است. این قسم اجاره را اجاره ثانی، اجاره فرعی، اجاره مستأجر به مستأجر هم گویند. در عُرف مُسلم کنونی این قسم اجاره بدون تصریح در سند اجاره، غیر نافذ و فضولی است. (مبسوط)

- مستأجر اماکن تجاری در مدت اجاره چنانچه حق انتقال به غیر از او سلب نشده باشد می تواند با اخذ مبلغی به

مستأجر، کار نمی‌کند. (کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۹۸) (فرهنگ لغات و اصطلاحات اقتصاد اسلامی)

اجازه مؤجل به مؤجل. ممکن است منفعت مورد اجاره برای مدت معینی پس از عقد، تسلیم مستأجر گردد، مثلاً بنگاه حمل و نقل، یک کامیون با ظرفیت مشخص، بدون تعیین خصوصیت آن برای ده روز بعد اجاره دهد و اجازه بها نیز برای ده روز بعد، قابل پرداخت باشد. لکن قرارداد اجاره، امروز بسته شود. در این صورت، عقد اجاره مؤجل به مؤجل، واقع می‌شود. بعضی از فقهای شافعی آن را به «بیع کالی به کالی» شبیه کرده‌اند. (دائرة المعارف) (فرهنگ لغات و اصطلاحات اقتصاد اسلامی)

اجازه نامچه. اجاره نامه. سند و قبالة اجاره ملکی یا کالایی را در اصطلاح عامیانه می‌گویند. (لغت نامه دهخدا)

اجازه نامه. سند و قبالة اجاره ملک (اعم از خانه، مغازه، زمین، کالا و غیره). اجاره نامچه

- دفاتر اسناد رسمی مکلفند علاوه بر نکاتی که به موجب قوانین و مقررات باید رعایت شود نکات زیر را در اجاره نامه تصریح کنند:

اجاره خدمه و کارگر. نوعی عقد اجاره است که خادم یا کارگری را برای مدت معینی در برابر مزد اجیر کنند.

- خادم یا کارگر نمی‌تواند اجیر شود مگر برای مدت معینی یا برای انجام امر معینی. (ماده ۵۱۴ ق. م)

اجاره خلاف قانون. مانند اجاره دادن انبار برای ذخیره کردن اسلحه غیر مجاز یا انباشتن مواد قاچاق یا اجاره دادن دکان به مشروب فروش و مانند اینها. (جواهر) (امسوط)

اجازه دار. مستأجر. (لغت نامه دهخدا) || اجاره نشین (مؤلف)

اجاره داری. استیجار. (لغت نامه دهخدا)

اجازه عِقار. اجاره آب و ملک. (آب و زمین زراعتی)

- در اجاره عِقار آفت زراعت از هر قبیل که باشد به عهده مستأجر است مگر این که در عقد اجاره طور دیگر شرط شده باشد. (ماده ۵۰۶ ق. م)

اجازه فرعی. آن است که مستأجر، مورد اجاره را به دیگری اجاره دهد. (الحاوی، ج ۱، ص ۱۴۵) (فرهنگ لغات و اصطلاحات اقتصاد اسلامی)

اجازه مشترک. اجاره‌ای است که به موجب آن، اجیر تحت تبعیت و اداره

مَدّت. || این نوع اجاره بیشتر برای املاک و مُستغلات موقوفه تنظیم می‌گردد. || در ازدواج مُنقطع نیز گاهی زمان نود و نه ساله تعیین می‌شود. (مؤلف)
 - مُدّت اجاره نود و نه سال و اجاره بها هر پنج سال یک مرتبه قابل تجدید نظر است. (بند ج از ماده ۸ آئین نامه اصلاحات ارضی ۱۳۴۳)

اجازة. اذن. رضایت. موافقت || اعلام یا اظهار رضایت شخصی که برابر قانون یا شرع رضای او شرط تأثیر عقد یا ایقاع باشد. (لغت نامه دهخدا)
 - اجازه در صورتی مؤثر است که مسبوق به رد نباشد و الا اثری ندارد. (ماده ۲۵۰ ق. م.)

اجازه نافه. جواز. پروانه. گواهی نامه. مجوز رسمی || پروانه یا گواهی نامه‌ای که سازمانها، وزارت خانه‌ها و مراجع رسمی صادر می‌کنند. (مؤلف)
 اجازه و لّی. موافقت سرپرست.

رضایت و موافقت پدر یا جدّ پدری در امر ازدواج.

- نکاح دختر باکره اگر چه به سنّ بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جدّ پدری او است و هر گاه پدر یا جدّ پدری بدون علّت موجه از دادن اجازه مُضایقه کند اجازه او ساقط و در این

۱ - اقامتگاه موجر به طور کامل و مشخص.

۲ - نشانی کامل مورد اجاره و قید این که از لحاظ رابطه اجاره این محلّ اقامتگاه قانونی مُستأجر می‌باشد یا ترتیب دیگری به تراضی طرفین.

۳ - عین مستأجره در تصرف کدام یک از طرفین است.

۴ - تعیین اجاره بها و نحوه پرداخت هر قسط آن.

۵ - تصریح به این که مستأجر حق انتقال به غیر را کلاً یا جزئاً دارد یا ندارد.

۶ - تعیین تکلیف عین مستأجره پس از پایان مُدّت اجاره از لحاظ تخلیه یا تجدید اجاره با تراضی.

۷ - حق فسخ موجر در صورت تخلف مستأجر از پرداخت اجاره بها در موعد مقرر یا سایر شروط اجاره نامه. (ماده ۵ قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۵۶)

اجازة نشین. مستأجر. خوش نشین. کسی که خانه یا محلّ مسکونی را اجاره و در آن سکونت می‌کند. (لغت نامه دهخدا) || کسی که از خود خانه ندارد و در خانه دیگری با پرداخت اجاره سکونت می‌کند. (مؤلف)

اجازة نود و نه ساله. اجاره دراز

زوزنی) (منتهی الارب) (لغت نامه دهخدا) || به زور و فشار. اکراه || بدون اکراه و اجبار باغ مو خود را وقف قنات ده کرد. (مؤلف)

أجْبُو. زمینهای بلند که رنگ گل آنها سرخ باشد. || پشتته‌ها. (لغت نامه دهخدا)

إجْتِدَار. دیوار ساختن. (لغت نامه دهخدا)

إجْتِرَاح. کسب کردن (منتهی الارب). اکتساب. (لغت نامه دهخدا)

إجْتِزَاف. بدون کیل و وزن خریدن. چکّی خریدن. (لغت نامه دهخدا)

إجْتِزَام. اجتنام نخل: اندازه کردن خرما بر درخت (منتهی الارب) (لغت نامه دهخدا) || برآورد محصول خرما هنگامی که چیده نشده است. (مؤلف)

إجْتِنَاب. پرهیز. احتراز. پرهیز کردن. (منتهی الارب) کناره کردن. (لغت نامه دهخدا)

إجْحَاف. کار بر کسی تنگ گرفتن. (تاج المصادر). اضرار. تکلیف ما لا یتطاق (لغت نامه دهخدا)

إجْدَاب. خشک و بی نبات گردیدن (مکان). زمین را خشک و بی نبات یافتن. (منتهی الارب). خشکسالی یافتن (زوزنی) (لغت نامه دهخدا)

صورت دختر می‌تواند با معرفی کامل مردی که می‌خواهد با او ازدواج نماید و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرار داده شده پس از اخذ اجازه از دادگاه مدنی خاص به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید. (ماده ۱۰۴۳ ق.م. اصلاحی ۱۳۷۰)

- در مواردی که اجازه ولی زوجه ضرورت دارد، بایستی ولی، ثبت دفتر و قبالة ازدواج را امضاء نماید. (بند ۱۵۷ مجموعه بخشنامه‌های ثبتی تا اول مهر ماه ۱۳۶۵)

أجَاق. (ترکی) أجاغ. دیگدان. || دودمان. آل. خاندان.

|| نشیمن مستراح (لغت نامه دهخدا) || اجاق کور: بلا عقب. عقیم. (لغت نامه دهخدا)

إجام. جمع أجمه. به اجم و اجمه رجوع شود. (لغت نامه دهخدا)

إجْبَاء. فروختن کشت نارسیده. (منتهی الارب). بفروختن کشت پیش از آنکه بجایی می‌رسد. (تاج المصادر) (لغت نامه دهخدا)

أجْبَاج. مکانهایی که درختهای خرما دارد. نخلستان خرما. (لغت نامه دهخدا)

إجبار. جبر. به ستم کاری داشتن.

جریان انداختن قانونی که به تصویب رسیده.

- قوانین ۱۵ روز پس از انتشار، در سراسر کشور لازم الاجرا است مگر آن که در خود قانون ترتیب خاصی برای موقع اجرا مقرر شده باشد. (ماده ۲ اصلاحی ۱۳۴۸ ق.م)

اجراییه. ورقه‌ای است که به منظور آگاهی کسی که اجرا (به مرحله عمل گذاشتن حکمی که قطعیت یافته است) یا مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا علیه اوست از طرف اجراء دادگستری یا ثبت به وی ابلاغ و پس از مهلت مقرر اجرا شروع می‌شود. (فرهنگ معین) || برگه‌ای است که نسبت به اجرای احکام قطعی صادره دادگاهها و همچنین به منظور اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا یا برای وصول چکهای بانکی برگشت داده شده، به ترتیب به وسیله اجرای احکام دادگستری، دفاتر اسناد رسمی و ازدواج و طلاق و ادارات ثبت علیه محکوم علیه یا متعهد و بدهکار صادر می‌گردد. ورقه اجراییه نیز گفته می‌شود. (مؤلف)

اجداد. جمع جد. نیاکان. (فرهنگ عمید) || هر یک از پدر و مادر ابوین «جد» نامیده می‌شود.

- از جمله اشخاصی که به موجب نسب ارث می‌برند، اجداد و برادر خواهر و اولاد آنها است. (ماده ۸۶۲ ق.م) (مؤلف) **أجر**. پاداش عمل. مُزد. أُجرت. مزدکار || کابین زنان. (منتهی الارب) مهر زن. (لغت نامه دهخدا) **قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربى**. بگو من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید. (آیه ۲۳ سوره شوری)

إجراء. روان کردن. به جریان انداختن. (لغت نامه دهخدا). (ثبت) به جریان انداختن و اجراء کردن مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا || در تشکیلات سازمان ثبت اسناد و املاک کشور، در مرکز، اداره‌ای تحت عنوان «اداره کل اجرای اسناد رسمی» و در ادارات کل ثبت استانها و کلیه واحدهای ثبتی سراسر کشور اداره یا دوایری و یا قسمتی به نام «اجرای ثبت اسناد» وجود دارد که برابر قوانین و مقررات مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا را اجرا می‌نماید. (مواد ۹۲، ۹۳ ق.ث و آیین نامه اجرا)

اجراء قانون. اعمال قانون. به